

ردیف	لغت دژ فولی (دسفیلی)	معنا و مفهوم
۱	أَج	چرا
۲	أَنَّهُ	اصلاً، هیچ وقت
۳	أَجْوَار (أَجْوَارِش نَتْرَم)	از پس کسی یا چیزی بر آمدن (از پس او بر نمی آیم)
۴	أَجِبْ لُنَجِتْ دُرْ؟	چرا لب و لوچه ات آویزان است
۵	أَخِير	آخر سر
۶	أَشَدَّ	عطسه
۷	أَفْسَر	زمان سحری در ماه رمضان
۸	أَقْ دَر	مقداری از هر چیز که به وسیله دستها اندازه می شود
۹	أَقْ دَوْلُوك	مقدار کمی از هر جنس که با دست نشان داده می شه
۱۰	أَلْم شَنَگَه	شلوغ بازی
۱۱	أَمْبَلُو	مارمولک بزرگ
۱۲	أَنَدُو	دوباره
۱۳	أَنگُون	ظرف گودی که در آن خمیر نان را آماده می کردند
۱۴	أَغْدَه	در اثر زیاد آب خوردن، شکم اسهالی شود
۱۵	أَبِجْ خَرُوس (أَكْمُوْتَر، اَبِنِگِشْت)	آبگوشت جوجه خروس (آبگوشت کبوتر، آبگوشت گنجشک)
۱۶	أُر	هوای ابری
۱۷	أُسْرِنِيدِن (دِلْم أُسْرِسَه - دِلْم أُسْرِنِيدَس)	پاک کردن، ساب زدن چیزی (دلم ساب رفته - دلم شکسته)
۱۸	أَطِي	اطو
۱۹	أَفْتِين	آستین
۲۰	أَوَاژَه	جار زدن
۲۱	إِزْلِي	خیلی کوچک و ریز
۲۲	إِزْگِل	ذغال روشن شده
۲۳	إِكْتَه	ایندفعه، حالا
۲۴	إِنْنِگَات	معطل کردن
۲۵	إِنْتِل	جنس اسقاط و بنجل و حجیم که روی دست مانده و مزاحم است
۲۶	أُولَا (أُولَا تِرْک)	آن طرف (آن طرف تر)
۲۷	أَيَان	این
۲۸	أَيْدَم	همین الان
۲۹	أَيَسُوون	همین الان
۳۰	أَيِلَا (أَيِلَا تِرْک)	این طرف (این طرف تر)
۳۱	آ	بله - آری
۳۲	آسَارَه	ستاره
۳۳	آش	به تمام چلو و پلواها گفته می شود
۳۴	آش آرَدَه	نوعی پلو که با ارده درست شده و با شیر خرم و تربچه خورده می شود (معمولاً در روزهای بارانی)
۳۵	أَفْسُونِيدِن، أَفْسُونِش	سرکشیدن، سر بکش
۳۶	بَرَه	کفگیر
۳۷	بَبَه	بابا
۳۸	بِجْ خَرُوس	جوجه خروس
۳۹	بِجْ، مِ بِجْ	خشتک شلوار

معنا و مفهوم	لغت دزفولی (دسفیلی)	ردیف
جوجه	بَجِيلَه	۴۰
شیربرنج	بَحْتِيِيَه	۴۱
زشت روی	بَدِ كَل	۴۲
آن را ببر	بَرَش	۴۳
مرغابی	بَط	۴۴
قورباغه	بَق	۴۵
قیف نفت کشی	بَم بو	۴۶
منتظر بودن	بَندِر	۴۷
ماست خیار	بَنگ	۴۸
سوسک سیاه	بُنل	۴۹
چیزی که دارای زایده نوک تیز باشد	بُج	۵۰
شاخ و برگ اضافه، موهای اضافه سر که مزاحم هستند	بُج بَلون	۵۱
کسیکه سرش کلاه برود	بُر خُورَدَن	۵۲
ترش روی، اخمو	بُرَشَك	۵۳
ساقه و مغز کاهو	بُقِ كَوِي	۵۴
ته دیگ	بُكرون	۵۵
خیر خیره - بنا گوش	بُلِيچَق	۵۶
شخص گنده	بُمبِرَه ، بُمبِر تَرَو	۵۷
انشاء الله نابود و ریشه کن بشی	بُنَت كَنَا	۵۸
صبح خیلی زود	بُنگروز	۵۹
بادمجان	بُنگون	۶۰
جستجو	بِنَت	۶۱
بدون اطلاع و در غیاب	بِ دَنگ	۶۲
می شود - نمی شود	بِبوَو - نَمبوَو	۶۳
آروم آروم می روم	بِترُگَم	۶۴
سوا کردن	بِزَنیدَن	۶۵
پهن کردن لباس روی طناب	بِسَرَنیدَن	۶۶
هیاهو و داد و فریاد براه انداختن	بَشِرَقَنَه	۶۷
وجب	بِلِسَك	۶۸
لَح لَح می زند (برای گرسنگی یا ...)	بِلِقَه بَزَنَ	۶۹
پلک زدن چشم	بِل زَبِن	۷۰
موی بسیار کم	بِنچ می	۷۱
گنجشک	بِنگِشَت	۷۲
تدب به روت/پپیس از صحن حرف یا نتمه ای رست من مدووع و ... بچار برده می شد	بِه سَرِ عَمَر	۷۳
عروس (مادر عروس)	بِی (مارِ بِی)	۷۴
با خیلی سرد	باد کِرَه	۷۵
جوجه مرغ که مقداری بزرگ شده است	بارِنَه	۷۶
باقله سبز پخته را با ماست گوسفند خوردن	باقِلَه تُوخَه بِ ماسِ مِش	۷۷
بوی زُخم مرغ و ماهی	بوسِک	۷۸
بوی بد برنج خشک	بو کِم	۷۹

ردیف	لغت دزفولی (دسفیلی)	معنا و مفهوم
۸۰	بون	پشت بام
۸۱	بیدار	مراقبت از شخص یا چیزی
۸۲	بیگمب	تنها و بی کس
۸۳	پ	پس
۸۴	پَسین	عصر
۸۵	پَ اچ	پس چرا
۸۶	پَتی	خالی
۸۷	پَچپل	خنگ ، دست و پا چلفتی
۸۸	پَختار	هرس درختان
۸۹	پَخشه	مگس
۹۰	پَرِگک	پریروز
۹۱	پَرِپَراق	دلمه
۹۲	پَرِپین	خُرْفَه (نوعی سبزی خوردنی)
۹۳	پَرِپیت	پیچ و تاب خوردن (معمولاً در اثر درد)
۹۴	پَرِوَنه	سوسک
۹۵	پَل	گیسو
۹۶	پَنگِ پلِیت	خراش دادن
۹۷	پُرس	فاتحه ، مجلس ترحیم
۹۸	پُفی	جگر سفید، شش
۹۹	پُک پُک	بغض کردن و آماده گریه
۱۰۰	پُکنیدن (پُکس)	ترکاندن (ترکیب)
۱۰۱	پَتِ گلو	از درد ، پیچ و تاب خوردن (بعنوان نفرین کردن بکار می رود)
۱۰۲	پ (پ او - پ هُنون)	بهمراه (بهمراه او-بهمراه آنها)
۱۰۳	پت	بینی
۱۰۴	پتِ غِرْغِرْ	جستجو همراه با سرو صدا و غرولند
۱۰۵	پرپرک	پروانه
۱۰۶	پرئقی	نفهم و حواس پرت
۱۰۷	پرتِ پس	گم و گور
۱۰۸	پَشِنگه	پشنگه مقدار آبیست که بطور غیر مستقیم از یک محل کسی را خیس میکند
۱۰۹	پک	کم عمق
۱۱۰	پل	کبوتر چاهی بزرگ و چاق
۱۱۱	پلت	یک کم
۱۱۲	پاپتی	پا برهنه
۱۱۳	پارگک	پارسال
۱۱۴	پال پالا	آبکش
۱۱۵	پندو - پندوس	ورم کرده
۱۱۶	پوگه	با دست ، بر سر کسی زدن
۱۱۷	پیا	شخص جوان
۱۱۸	پینتک	پونه
۱۱۹	پیک - مَغْرِش پیک	خالی - کله پوک

ردیف	لغت دزفولی (دسفیلی)	معنا و مفهوم
۱۲۰	پیل	پول
۱۲۱	پیل علف	هسته خرما (منظور چیز بی ارزش است)
۱۲۲	پینکی	نشستن و در حال خواب و بیداری
۱۲۳	تپتپو	بختک
۱۲۴	تَحْسِ نَحْس	حیف و میل
۱۲۵	تَحَل ، خِل تَحَل	تلخ ، مثل زهر مار می مونه
۱۲۶	تَخْتَوْنَه	جعبه ای که دستفروشان جنس خود را در آن می گذاشتند و می فرختند
۱۲۷	تَخْشِدَن (تَخْشِش)	چشیدن، مزمزه کردن (بچش ، مزمزه کن)
۱۲۸	تَرُوشِی	هردم بیل
۱۲۹	تَرْتُول	سبزی خوردن
۱۳۰	تَرِی (تَرْسُم، تَرْسِی) - نَتَرِی	می توانی (میتوانستم، میتوانستی) - نمی توانی
۱۳۱	تَسِ زَنْبِش	بزنی پشت گردنش (قفا)
۱۳۲	تَشِ سَور	آتش خیلی گرم، آتیش پاره
۱۳۳	تَق	تخت و نازک شدن چیزی مانند صابون
۱۳۴	تَکَه	پهن گاو
۱۳۵	تَکِ و تَوک	به ندرت
۱۳۶	تَمَاتَه	گوچه
۱۳۷	تَنیر	تنور
۱۳۸	ت	تب کنی
۱۳۹	تُتُوشَه خُورِی	زهرمار بخوری
۱۴۰	تُرُپ	تاوُل
۱۴۱	تُرُک تُرُک	آروم آروم راه رفتن
۱۴۲	تُرُکْش	کسی یا چیزی که وبال گردن است و باید آنرا با خود بکشی
۱۴۳	تُلُوسِ ارده	کاسه ارده (کنایه از رنگ و رخسار خوب)
۱۴۴	تُنْکَه	شورت ، سطل زباله
۱۴۵	تُنْک (ماست تنک)، میاش تُنْکِن	آبکی بودن (ماست آبکی)، موهایش کم پشت است
۱۴۶	تُنْدو	بخچه لباس حمام
۱۴۷	تُوَه	ماهی تابه
۱۴۸	تِل ، تِلِ بَرَق	پایه ، پایه برق
۱۴۹	تِرَقِیس	پاره و شکافته شدن پارچه از محل دوخت آن
۱۵۰	تَرِیک	چراغ، لامپ
۱۵۱	تَشْک	عطش
۱۵۲	تَشْکِ دِلُومِ دِرُومَه ، آنَه دِلْمِ دِرُومَه	دلَم خنک شد
۱۵۳	تِک تِک	کم کم
۱۵۴	تَلْقِنِیدَه (تَلْقِیس)	له شدن (له شد)
۱۵۵	تِلْه	شکم
۱۵۶	تِلِیش	تیکه باریکه ای از پارچه
۱۵۷	تِنْجِرْمِ جِس	پرید تو گلوم
۱۵۸	تِنْگِنِیدَه	بُخچه، ساک ، چمدان یا شکمی که بیش از حد پر شده باشد
۱۵۹	تارْمَه	ایوان

ردیف	لغت دزفولی (دسفیلی)	معنا و مفهوم
۱۶۰	تاسنیدن	خفه کردن
۱۶۱	تاف	موج شدید
۱۶۲	تعیز	تسبیح
۱۶۳	توره	روباه
۱۶۴	توو	اطاق
۱۶۵	تیّه بُق	چشمهای ورقلمبیده
۱۶۶	تیام رنگ بنگ کُنن	چشمهایم آلبالو گیلای می بیند
۱۶۷	تیام گَشِسْن	چشمهایم باز شد (غذا خوردن یا آب خوردن بعد از گرسنگی و تشنگی زیاد)
۱۶۸	تیپه گُلپه	باران با دانه های درشت (اندازه یک جرعه آب)
۱۶۹	تیپ تیپ	نم نم بارون
۱۷۰	تیت	میوه توت
۱۷۱	تیچس (مغزیش تیچس)	پاشید، پخش شد (مغزش از هم پاشید)
۱۷۲	تیک	پیشانی
۱۷۳	تیکه	لقمه
۱۷۴	تیک به تیک	شاخ به شاخ، روبروی هم
۱۷۵	تیلوی	قبلاً پوست بز را باد میکردن و بجای تیوپ برای روی آب ماندن از آن استفاده میکردند و کنایه به کسیکه شکمش گنده است ، میگویند
۱۷۶	تیپه	چشم
۱۷۷	تيفرنگ	تلنگر
۱۷۸	چرنیده	چیزی که چر داده شده است
۱۷۹	چَم چَمه	ازدحام جمعیت
۱۸۰	چُون	هاون بزرگ چوبی با یک دسته بلند برای کوبیدن و آسیاب کردن غلات
۱۸۱	چ	بپر
۱۸۲	چ ا - چ اولا - چ ایلا	بپر تو آب - بپر اون طرف - بپر اینطرف
۱۸۳	چِگرم بُرس	خیلی ترسیدم
۱۸۴	چلق	پوست و اشغال گوشت مرغ
۱۸۵	چنجلیقه	آدم کوچیک و لاغر
۱۸۶	چنگیر	چنگیر وسیله ایه در کشاورزی که شکل یک چنگال بزرگه که در قدیم بعد از درو کردن گندم با دست و خرمن کوب کردن برای جداسدن گاه از گندم ؛ توسط چنگیر گندم ها به هوا پرت میکردن که به اصطلاح گندم باد دادن گفته میشود
۱۸۷	چومه	پیراهن
۱۸۸	چره	قیچی کردن پشم بز و گوسفند
۱۸۹	چرس بالا	پرید بالا (بالا رفتن از جایی مثل درخت یا دیوار با دست)
۱۹۰	چَرْمُ دُری - چَرِش دُری ؟	چکارم داری - چکارش داری؟
۱۹۱	چَفْت چل	کج و معوج
۱۹۲	چَلْد اُ	چاله آب
۱۹۳	چنده	به اندازه ی
۱۹۴	چِرِسّه	آب رفت
۱۹۵	چِرّه	به اندازه ادرار یک بچه
۱۹۶	چَرْنیده - چَرْنش	چلوندن - بچلونش
۱۹۷	چُمْت	کنده درخت

ردیف	لغت دزفولی (دسفیلی)	معنا و مفهوم
۱۹۸	جُمبَل بَک	
۱۹۹	چ ؟	چی ؟
۲۰۰	چَرَق - چَرَقو	چرک - چرکی و کثیف
۲۰۱	چَقْدَر	چقدر
۲۰۲	چَک چِنِسُون	جمع وجور کردن. تمیز کردن
۲۰۳	چَنجَک	جیر جیرک
۲۰۴	چَنگَ پا	نشستن مانند حالت دستشویی
۲۰۵	چَلَقْدون	چینه دان مرغ
۲۰۶	چا	مگر
۲۰۷	چا عِنَه ؟	مگر اینه ؟
۲۰۸	چار	چادر
۲۰۹	چارَه ذغال	بیچاره و بدبخت
۲۱۰	چار چَرخ	وانت بار
۲۱۱	چالَه	شاهی (نوعی سبزی خوردن)
۲۱۲	چو گَنَه	نوعی بازی با چوب (مثل بیس بال)
۲۱۳	چوفکِسَه	جایی که درد میکند یا زخم شده و مجدداً به آن ضربه ای وارد شود
۲۱۴	چوو	چوب
۲۱۵	چیت	ماسه
۲۱۶	چیچَک	سر زانو
۲۱۷	چیکُ چِرَنَه	چیک یعنی داد زدن به صورت ناله و چِرَنَه هم کنایه از گریه کردن و ناله سردادنه بخاطر بدبختی یا مرگ کسی
۲۱۸	حَب	قرص
۲۱۹	حَچَیِي بَبَفَه	به کسیکه بدون ادله صحبت میکند. آسمون و ریسمون بافتن
۲۲۰	حَمبِس	نوعی غذا با باقالی سبز
۲۲۱	حُل حُلِ گَرما	در بحبوحه گرما که به حداکثر می رسد
۲۲۲	حَلَبَه	شنبليله
۲۲۳	خوش	حیاط
۲۲۴	حِلِس - حِلِسِي	له شده - له شدی
۲۲۵	حِلُّ وَا	له و لورده
۲۲۶	حِوِر	رو دل کردن شدید گوسفند که باعث باد شدن شکم می شود
۲۲۷	حِنَتارَه	گنده بد ترکیب
۲۲۸	حَرَنَد	لبه پله
۲۲۹	حَرَه	گِل و لای
۲۳۰	حَسَفَنیدَن (حَسَفِسَه)	به فرو رفتگی فلز بکار می رود
۲۳۱	حَسِي	مادر زن
۲۳۲	حَلَعَتونَه	هدیه ای (عمدتاً پارچه و لباس) که خانواده عروس به خانواده داماد و قبل از مراسم عروسی می دهند
۲۳۳	حُ	خواب
۲۳۴	حَلُو	دایی
۲۳۵	حِتخَتونَه	قلقلک
۲۳۶	حِت حِت	راه رفتن افراد یا حیوانات چاق و تپل

معنا و مفهوم	لغت دزفولی (دسفیلی)	ردیف
خرایش برداشتن بدن	خِرَاش وِرَاش	۲۳۷
نفهم ، کودن	خِرْدِنِگ	۲۳۸
فتیله پیچ کردن	خِرَسَ وِلا	۲۳۹
ژولیده، ترسناک	خِشَوَن	۲۴۰
تپل میل	خِمِیل	۲۴۱
خاکستر	خَاکِ فَحَم	۲۴۲
کج شدن چیزی مانند فلز یا شاخه درخت و...	خَاَلَه	۲۴۳
مقیاسی برای وزن بوده است	دَحَسِ	۲۴۴
خواهر بزرگتر	دَدَه	۲۴۵
هواکش	دَرِیْزَه	۲۴۶
دست یکدیگر را گرفتن و رقصیدن	دَسِ دَسَا	۲۴۷
دستمالی کردن چیزی	دَسِیلْمَآس	۲۴۸
خاک انداز	دَسْکَش	۲۴۹
	دَگِلَه ، دَگِلَه دوز	۲۵۰
راهرو، دهلیز	دَلِز	۲۵۱
دلاله یک یا دونفر خانم که بلد باشند مو را از ماست بکشند برای کسی یا کسانی میرفتند خواستگاری و نتیجه را به خانواده داماد میگفتند.	دَلَالَه	۲۵۲
ایشالله خراب و ویران شود	دَمَبَرِ بَا	۲۵۳
ادا در آوردن	دَنَگِ دِرُورَدَن	۲۵۴
خیلی لاغر	دَرُلیک	۲۵۵
دولا شدن	دَلُوو	۲۵۶
پیر زن	دَلُوو	۲۵۷
غده، دُمَل	دُمِیل	۲۵۸
پُر	دِچ	۲۵۹
دِ بَرُو دِیگه	دِرُ	۲۶۰
پاره و پوره	دِرُور	۲۶۱
پاره کردن (پاره اش کن، پاره اش کرد)	دِرِنِیدَن (دِرِش، دِرِدِش)	۲۶۲
آب زیرگاه. موذی	دِرُومِ کَار	۲۶۳
دشنام دادن	دِشْمُونِ دَاین	۲۶۴
لرزیدن	دِکِ دِکِ	۲۶۵
قابلمه کوچک	دِگُلُوَزَه	۲۶۶
حالم بهم خورد	دِلمِ شِیوس	۲۶۷
دلم آتیش گرفت	دِلمِ هُدُونِ کُرَد	۲۶۸
دلهره داشتن	دِلِ تَپِشِ دَار	۲۶۹
شیب تند خیابان	دِنْدِلَه زَرِی	۲۷۰
دندان قوروجه، حرص خوردن بابت چیزی	دِنْدُونِ رِیچَه	۲۷۱
دیروز	دوشکک	۲۷۲
دهان	دُون	۲۷۳
یک غده در دهانت ایجاد شود . کنایه از لال بشوی	دُونَه مِه دُونِتِ دِرَا	۲۷۴
دور از جناب شما	دِیْرِیْبِت	۲۷۵
مکتب، مدرسه	دِیسُون	۲۷۶

ردیف	لغت دزفولی (دسفیلی)	معنا و مفهوم
۲۷۷	دیشلمبو	سگ ماهی
۲۷۸	دیکِ داسون	برای کس حرف وحدیث زیاد یا مسئله پیچیده ایجاد شدن
۲۷۹	دیی	دود
۲۸۰	رَسی وَش	برسی به آن
۲۸۱	رَقَک	طاقچه بالایی
۲۸۲	رَفِ بارون	بارش باران به مقدار کم
۲۸۳	رَن ریت	زخمی شدن و خراشهای زیاد ایجاد شدن
۲۸۴	رَنگین	خوشگل
۲۸۵	رُ	برو
۲۸۶	رُمس	ویران شد
۲۸۷	رین	هر نوع کفش ورزشی
۲۸۸	رِچسَم	سردم شد و یخ زد
۲۸۹	راسپا	ایستاده
۲۹۰	راق به راق	باز بودن دولنگه درب - (وقتی که عضلات کمر نیز خشک شود به کنایه گفته می شود)
۲۹۱	رِبه	دیوار پشت بام
۲۹۲	ریبون	پشت بام
۲۹۳	ریت	لخت کردن شاخه درخت از برگ و میوه یا موهای سر را از ته زدن
۲۹۴	ریت رات	خراش برداشتن بدن
۲۹۵	ریبی	رو، صورت
۲۹۶	ریبی قُشه	صورت اخمو و بد اُتق و بداخلاق
۲۹۷	ریبی قِرچنیده	تُرش رو
۲۹۸	ریبی گُشون	پا تختی
۲۹۹	رِج	به مکانی که مردگان را قبل از دفن آنجا می گذاشتند (به همراه بیل یا کلنگ که در صورت زنده شدن بتواند خود را نجات دهد)
۳۰۰	رِجولا	به زمان و موقعیتی که شخصی بشدت ناراحت بوده و تحت فشار روحی و روانی قرار گرفته باشد، گفته میشود
۳۰۱	رَکَم زیمبُ	آلات و لوازم پر زرق و برق که با آن جایی را تزیین کرده باشند
۳۰۲	رَکشت	درد شدید
۳۰۳	رَکشت رَن	درد کردن نقطه ای از بدن
۳۰۴	رُخُلوو	زن دایی
۳۰۵	زِر کِل	زیر بغل
۳۰۶	زِک بَک	چُست و چاپک
۳۰۷	زِکات با	اصطلاح و تکیه کلامی است برای مواقعی که حرف ناشایست یا بی ربطی شنیده می شود
۳۰۸	زِلِلیته تُخْمَرِیه	زولبیا بامیه
۳۰۹	زِیه (تَماتِه زِیه)	گندیده (گوجه گندیده)
۳۱۰	زول	شکوفه درختان که تبدیل به میوه خیلی کوچک شده
۳۱۱	زون	زبان
۳۱۲	زُونم زُزُپه	خفه خون گرفتن
۳۱۳	زون گَگَ	زن برادر
۳۱۴	زیتَره	زود باش
۳۱۵	زیچه	خوشحالی کردن غیر قابل وصف

معنا و مفهوم	لغت دزفولی (دسفیلی)	ردیف
به خاک سیاه نشسته	سَر چَلِ سِيَه نِشِسَه	۳۱۶
سرگیجه	سَر شَوَه	۳۱۷
کله پاچه	سَر پا	۳۱۸
سعات یا سابات یا سایه بان ، طاق نمایی است که دو محله را به هم از راه پشت بام ربط می دهد و این یک وسیله جنگ و گریز در زمان قدیم بوده و هم پناه گاهی بود برای گرما برای رهگذران	سَعَبَات	۳۱۹
بازیگوشی کردن	سَقِیلِی	۳۲۰
پهن الاغ ، مدفوع خشک شده احشام	سَمَات	۳۲۱
سه	سُ	۳۲۲
ستون	سُتین	۳۲۳
رنگ طوسی	سُرپی	۳۲۴
پوستهای نازک گوشت که بیشتر برای چرخ کردن بکار می رود	سُرَه مَرَه	۳۲۵
تربچه	سُزِی	۳۲۶
مراسم اهدای پاتختی که سه شب بعد از ازدواج است	سُشَوَه	۳۲۷
پرنده سار	سُعدین	۳۲۸
با آرنج به پهلو زدن (وقتی در جایی حرف و یا حرکت نا مربوط می خواهی انجام بدهی)	سُقَلِی	۳۲۹
صندلی	سُکَمَلو	۳۳۰
سیخونک کردن ، دستکاری کردن	سُکِ نَک	۳۳۱
وسایل درست کردن کلوچه	سُک سَک مارچوَوَ	۳۳۲
لیز خوردم	سُلقِ سَم	۳۳۳
لیز	سُلق مَلِق	۳۳۴
شیره خرما	سِیلون	۳۳۵
شناسنامه	سِجَل	۳۳۶
ریل قطار	سِجَه	۳۳۷
جوجه تیغی	سِخ چولَه	۳۳۸
موتور سیکلت	سِکِل	۳۳۹
نگاه کن، توجه کن	سِیل کن	۳۴۰
اعلام وقوع حوادث با تعجب	سِیل کن! سِیل کن!	۳۴۱
سیمان	سِمینت	۳۴۲
سنگدون مرغ	سِندلیق	۳۴۳
هندوانه کال	سِندونی	۳۴۴
ساباندن و تمیز کردن زمین و درو دیوار	ساکِ سِیک	۳۴۵
سیاه سوخته	سِیه بَقَمِی	۳۴۶
سیاه و کبود در اثر کوفتگی یا ضربه	سِیه کَلون	۳۴۷
برای چه	سِی بَچ	۳۴۸
نخ سوزن	سِیزنَتال	۳۴۹
سوراخ (سوراخ و سمبه)	سِیلا (سِیلا سَکَل)	۳۵۰
هوای آفتابی بعد از باران	سَرت	۳۵۱
تکان و لرزشهای شدید مثل زلزله یا تکان شدید شخص	شَکون	۳۵۲
سلیته	شَلِیتَه	۳۵۳
چتر	شَمَسِیه	۳۵۴
کفش قراضه، گیوه	شَنَدَلَه	۳۵۵

ردیف	لغت دزفولی (دسفیلی)	معنا و مفهوم
۳۹۵	عِجَم	دنبالچه گوسفند
۳۹۶	عاقِ بَقِ	تار عنكبوت
۳۹۷	عَزْغُون	دیگهای مسی و رویی بزرگ
۳۹۸	عُلوم در گردش	مکان و موقعیتی در خانه های قدیم که باعث گردش هوا در آن می شد
۳۹۹	فَخُور	ظروف چینی
۴۰۰	فَطِير	هندوانه سفید
۴۰۱	فِیق	شیپور
۴۰۲	فِتِکَان	دویدن اسب
۴۰۳	فِیجِ رِق	رفتار لوس و نُتُر
۴۰۴	فِرِشک (مَرِی فِرِشکِیَه)	جرقه آتش (به کسی که خیلی زبر و زرنگ و با جربزه باشد)
۴۰۵	فِک (فِکَشَ بَیَار دُومِن)	شعله اجاق گاز (شعله ی گاز را کم کن)
۴۰۶	فِغِرِی	نکبت و بدبویاری، بد یُمن
۴۰۷	فِلِیجِس	چیز چرب یا لیز که از توی دست در می رود مثل ماهی
۴۰۸	فِنِگ	تيله
۴۰۹	فَاش	شکوفه
۴۱۰	فیت فیتک	ملاج نرم بچه
۴۱۱	فِیژِر	جوش
۴۱۲	فِیس	خیس
۴۱۳	قَبِ	مقدار زیادی از هر چیز
۴۱۴	قَبِ رِیت	تلاش بی شاعبه برای رسیدن به چیزی، چنگ زدن به صورت یا چیز دیگر
۴۱۵	قَزُ	جُلَبَک
۴۱۶	قَشِقْد	خمیازه ای که همراه با کش و قوس دادن دستها همراه باشد. شکستن قولنج
۴۱۷	قَلَم قِیم پو	مخلوط نمک . زاغ . پونه
۴۱۸	قَلِ - قَلِ قَل	یک تکه از چیزی - تکه تکه
۴۱۹	قَلِزِر	ورق نازک فلز مانند فویل های آلومینیومی
۴۲۰	قَنَدِ دِستمال	منظور ؛ هدیه دادن به بچه تازه متولد شده است
۴۲۱	قَوِیَنَه	آدم چاق و توپر
۴۲۲	قُل	عمیق
۴۲۳	قُپِ گَنَدَه	برآمدگی چیزی مثل فلز
۴۲۴	قُلَف	قفل
۴۲۵	قُمَارَه	دکه
۴۲۶	قُود	کسی که شکمش گود رفته و به اصطلاح به کمرش چسبیده ، جایی از رودخانه که عمیق است
۴۲۷	قِرِزِلِنِگ	خرچنگ
۴۲۸	قِرِنَه	کنه
۴۲۹	قِشَقِنِیدَه (گِشگِنِیدِن)	پخش و پلا
۴۳۰	قِماق	سرشیر
۴۳۱	قِنَدِر	پرستو
۴۳۲	قَاد	کمر
۴۳۳	قاز قِلِنِگ	غاز
۴۳۴	قاقِلَه قِق	صدای خروس

معنا و مفهوم	لغت دز فولی (دسفیلی)	ردیف
چشمهای لوچ	قلوچ	۴۳۵
سرفه	قونَه	۴۳۶
فریاد	قی، ولخَداد	۴۳۷
نوشیدن آب (آترا سر بکش)	قیَتِنیدن (قیَتِنیش)	۴۳۸
داد و فریاد راه انداختن	قیل قال	۴۳۹
داد زدن	قیی	۴۴۰
روی شکم خوابیدن	کَبَه	۴۴۱
اتاقهای سنگی ایجاد شده در دل صخره ها که کنار رودخانه دز است	کَت	۴۴۲
از سرما دندانها به هم می خورد و چانه و فک تکان می خورد	کَجَبشوون	۴۴۳
چانه	کَجَه	۴۴۴
عشق منی	کسوئمی، کسوئم بیی	۴۴۵
دراز کشیدم	کَشَرِسَم	۴۴۶
دراز کشیدن	کَشَرِنیدن	۴۴۷
اسباب کشی	کَش تُر	۴۴۸
خسیس	کلول	۴۴۹
صخره، تخته سنگ بزرگ	کَمَر	۴۵۰
ملاغه	کَمچَه	۴۵۱
بچه قورباغه	کَمچِلِسک	۴۵۲
از طرف، پول یا چیزی به زور و بهانه های مختلف گرفتن	کَن رَن	۴۵۳
کاهو	کوی	۴۵۴
کوه	کُ	۴۵۵
یه ذره. یه ذره	کُت کُت	۴۵۶
تیکه تیکه	کُت کُت	۴۵۷
سَرِتْ بدوزد (دولا شو)	کُت کُن (قِت کُن)	۴۵۸
در گوشه صحبت کردن	کُچ کُچ کُردن	۴۵۹
کفش	کُش	۴۶۰
کُند، مثل کارد یا قیچی کند	کُل (قیچی کُل)	۴۶۱
رفتن به جایی به تمام تیر و طایفه	کُل و کَمچَه	۴۶۲
لانه مرغ	کُلَه	۴۶۳
آرنج	کُلَمک	۴۶۴
ملخ	کُل	۴۶۵
باتجربه، کسیکه سردی و گرمی روزگار را چشیده باشد	کُلَمک سُنیده	۴۶۶
نشیمنگاه و یا همون دنبالچه مرغ	کُمبَدون	۴۶۷
کنایه به کسی که اهل کار نیست و همیشه در حال مفت خوری اینطرف و آنطرف است	کُمبَه کُفته	۴۶۸
گرد و قلمبه	کُمبَل	۴۶۹
کوسفند قربانی	کُوَه	۴۷۰
که چی شود؟	کِ چِ؟	۴۷۱
که چی بشود؟	کِ چِ بوو؟	۴۷۲
خستگی زیاد - خسته شده	کِپِنیده - کِپَسَه	۴۷۳
نشیمنگاه و یا همون دنبالچه	کِرَمَلِیک	۴۷۴

ردیف	لغت دزفولی (دسفیلی)	معنا و مفهوم
۴۷۵	کِفَه کَنَدَن	کَپَک زدن
۴۷۶	کِلِک	انگشت
۴۷۷	کِلِیل (پَ کِلِیلا)	کلید (پس کلید ها کجا هستن)
۴۷۸	کارَبَفَک	عنکبوت
۴۷۹	کاشِ واش	کش و قوس
۴۸۰	کاکِلَه	دندان آسیاب
۴۸۱	کوسِسَه	آب رفته
۴۸۲	کوپال	بیل سر کج
۴۸۳	کونه؟	کجاست؟
۴۸۴	کووک	پسر
۴۸۵	کیچَه	کوچه
۴۸۶	کَلَمَجور	جستجو
۴۸۷	گَپ - گَپِ گَرَه	چیز بزرگ و گنده - آدم گنده ی بد ترکیب
۴۸۸	گَدَه، اِشکَم، تِلَه	شکم
۴۸۹	گَفتر	بزرگتر
۴۹۰	گَگَه	برادر بزرگتر
۴۹۱	گَلکنیدن (گَلکِسَم)	غلت خوردن، پشت و رو کردن چیزی
۴۹۲	گَلِ گَلِ راه رفتن	کج کج راه رفتن
۴۹۳	گَمِ هُری	آدم هار
۴۹۴	گَمِ گِرُفتن	گاز گرفتن
۴۹۵	گَمگَمو	چیزی (مثل میوه) که گاز زده شده باشد و به کنایه به جاهای ناهموار (مانند چمن که حالت کچلی داشته باشد) نیز گفته میشود
۴۹۶	گَوَه	
۴۹۷	گِئ	گاو
۴۹۸	گُپ	لُپ
۴۹۹	گُر دالَه	کلیه
۵۰۰	گُر مَچ	مشت بسته که به کسی بزنند
۵۰۱	گُرور گُرورزا	بازی قایم باشک
۵۰۲	گُزریک	خیلی لاغر
۵۰۳	گُسنَه	گرسنه
۵۰۴	گُگول	چهار دست و پا رفتن بچه
۵۰۵	گُلبِ	به اندازه یک ظرفیت دهان از مایعات
۵۰۶	گُلِ پِلچ	کسی که خود را در پارچه یا پتو پیچیده باشد
۵۰۷	گُلنیدن (ماشین گُلنِش)	روشن کردن (ماشین را روشن کن)
۵۰۸	گُلی	گلو
۵۰۹	گُمبَه	پریدن به بالا یا پایین، مانند پریدن از روی دیوار
۵۱۰	گُمبَلَه تیزَه	شیطونی و جست و خیز و بالا پایین پریدن
۵۱۱	گُنچ	زنبور بزرگ و قرمز
۵۱۲	گُندُل رُچ	کلاف سر در گم
۵۱۳	گِرِند	گیره
۵۱۴	گِر نِشین	بگیر بنشین

معنا و مفهوم	لغت دزفولی (دسفیلی)	ردیف
موش بزرگ	گِرَزَه	۵۱۵
از هم پاشیده و باز شدن چیزی که جمع و جور آن مشکل است	گِشگِنیده	۵۱۶
نفرین بمعنی گِل بگیردش وبمیرد(بمیری)	گِل گِراش (گِل گِرات)	۵۱۷
لیوان	گِلاس	۵۱۸
پازلفی	گِلاعه	۵۱۹
چندتا دوخت زدن به پارچه پاره شده	گِنْد	۵۲۰
گوشت تیکه کبابی(چنجه)	گِنْدَه	۵۲۱
پاشنه پا	گِنْدیک	۵۲۲
آروغ زدن	گارِشت	۵۲۳
نوعی سوسک	گی گَلک نَک	۵۲۴
بشقاب غذا خوری	لَب نَخْت	۵۲۵
خوشه انگور	لَتِ اَنگیر	۵۲۶
شیطنت کردن	لَچَری	۵۲۷
درب و داغون و آش و لاش بودن	لَحْفَک اِشکِنیده	۵۲۸
معلول	لَسَم	۵۲۹
لگزدن	لَعَت شَدَن	۵۳۰
موج آب	لَفُ	۵۳۱
لب به لب بودن مایعات در ظرف و لیوان	لَم بَلْ	۵۳۲
لب	لُ	۵۳۳
کسی که لکنت زبان دارد	لُتَه	۵۳۴
حلبی	لُح	۵۳۵
لق وشل و ول مثل دندان لق	لُک لُک	۵۳۶
آتیش می بارونه (فرد شیطون و آتیش پاره)	لُمب زَن	۵۳۷
آتشی که شعله ور شود	لُمب گِرُفت	۵۳۸
مارمولک	لِیْه	۵۳۹
دختر ظریف و لاغر	لِبْدِ لاغِر	۵۴۰
شلخته و ژولیده	لِجِیس	۵۴۱
گردش و دور خوردن	لِر خورْدَن	۵۴۲
مکانی است که وقتی پرنده(مثل مرغ) دم غروب می خواهد بخوابد (در به در شده است)	لِزَه (لِزَه کَن بیسَه)	۵۴۳
مثل	لِف	۵۴۴
در واقع	لِف چ	۵۴۵
سوختن شدید ، چزونده شدن فرد	لِفکَ بَرز	۵۴۶
سوختن شدید	لِفکِنیده	۵۴۷
روده،امحا و احشای بدن	لِقْلُو	۵۴۸
تکه پارچه کهنه	لِگَه	۵۴۹
دیوانه - خُل و چِل	لِوَه - لُک لِوَه	۵۵۰
آتش گرفتم	لِمب گرفتم	۵۵۱
لجن	لِیجَه	۵۵۲
به نرده آهنی که کنار پله ها یا نرده پشت بام نصب میکنند	مَحَجَّر	۵۵۳

معنا و مفهوم	لغت دزفولی (دسفیلی)	ردیف
خیلی زیاد	مَحْشَابِرَه	۵۵۴
می خواهی (می خواهم)	مَخَى (مَخَم)	۵۵۵
غذای بدون روغن و چربی و کم انرژی	مَرَق نَدَارَه	۵۵۶
فکر کردم - فکر کرد	مَرَسَم - مَرَس	۵۵۷
عقد کردن	مَرَبْرُون	۵۵۸
ناودون	مَرَزُق	۵۵۹
مثل ، عینهو که	مَرَى	۵۶۰
غلت زدن ، پشتک زدن	مَغْلَه	۵۶۱
انبرکی که با آن ذغال را می گیرند	مَقَاش	۵۶۲
خیار چمبر خیلی بزرگ	مَلْپِیْنَه	۵۶۳
مادر ، مادر بزرگ	مَمَه	۵۶۴
راه آب روی زمین	مَمْبِیْرَه	۵۶۵
خسته	مَنْدَه	۵۶۶
درخت انگور	مُ	۵۶۷
چیزی که پر از چرک باشد مثل لباس خیلی کثیف	مُتِ چِرَق	۵۶۸
مچاله ، مچاله شدن و یا جمع شدن بدن	مُجَّه ، مُجَّه بَیْسَه	۵۶۹
بی رنگ و رو ، رنگ و روی زرد و بی رمق	مُرِق	۵۷۰
موش	مُشک	۵۷۱
	مُکِرَنکِی	۵۷۲
حالتی مثل حلوا درست کردن، که در صورت خوب بهم نخوردن آرد آن دانه دانه شده و بهم بچسبند	مُگِلَه مُگِلَه بَیْسَه	۵۷۳
غده بزرگ در پشت کمر	مُل	۵۷۴
فال بد یا نفوس بد زدن	مُلْفَا	۵۷۵
پلاسیده	مُلُوسَنِیْدَه	۵۷۶
دختر نوجوان	مُیْنَه	۵۷۷
چسبناک	مِیت	۵۷۸
این دست و آن دست کردن	مِیت مِیت	۵۷۹
الک	مِخْتَار	۵۸۰
مژه	مِرْزَنگ	۵۸۱
دستمزد	مِرْ	۵۸۲
یک جرعه (یک جرعه کوچک آب)	مِیقِ (مِیقِ آ)	۵۸۳
بلعیدن	مِلَقْنِیْدَن	۵۸۴
افسرده و بیحال	مِیْلَنگ	۵۸۵
پشتک زدن	مِیْلَق	۵۸۶
زبان کوچک ته حلق	مِیْلَازَه	۵۸۷
وسط	مِیْنَجَا	۵۸۸
حقوق ماهیانه	مِیْنَجَب	۵۸۹
مادر (مادر علی)	مَار (مَار علی)	۵۹۰
کمر	مَارَزَه	۵۹۱
یخ زدن یا سرد شدن یا بستن چیزی مانند ماست درست کردن و بستن آن یا بستنی	مَاسِنِیْدَن	۵۹۲
آرایشگر زن	مَاشْتَه	۵۹۳

معنا و مفهوم	لغت دزفولی (دسفیلی)	ردیف
زگیل	موتک	۵۹۴
ماشین سواری	موتور	۵۹۵
آب زیر گاه ، بدجنس	موله	۵۹۶
مو	می	۵۹۷
لته	میلم	۵۹۸
لباسی که برازنده ی شخص نیست یا حرکت و رفتاری که بی مزه و ناشایست است	نبراز نَبَاندام	۵۹۹
زن نازا	نروک	۶۰۰
شستن و آب زدن خیلی سریع و سطحی	نَعْنَع	۶۰۱
ریز (چشمهای ریز)	نَککی (نَبَه نَککی)	۶۰۲
کال و نرسیده	نُکرو	۶۰۳
ناخنک زدن	نُک نُک	۶۰۴
لیمو شیرین	نُمبول	۶۰۵
لیمو سنگی	نُمبول تُرش	۶۰۶
لیمو ترش	نُمبول شیشَه	۶۰۷
لیمو عمانی	نُمبول عمونی	۶۰۸
ماشاء الله	نووم خدا	۶۰۹
قبل از ظهر	نُها ظُر	۶۱۰
غیر قابل خوردن - بی مزه، از دهن افتاده	نقیس بیسه	۶۱۱
وَرجه وورجه کردن در حال نشسته	نِک چِر	۶۱۲
آه و ناله	نِک نال	۶۱۳
نزدیک	نِهنگ	۶۱۴
چیز نو که از تمیزی می درخشد	نُو دَرنگی	۶۱۵
نفرین (مانند غده یا چیز دیگری در شکم ایجاد شود)	نیمه مِ گِلت افتا	۶۱۶
از درد یا تب بالا صداس از در نماید	نیزش نَمدرا	۶۱۷
بارون نم نم	نیف نیف	۶۱۸
اسفند	وَحش	۶۱۹
با شیطنت از جایی بالا رفتن	وَرچَرَبوزی	۶۲۰
بمیری	وَرچَنوی	۶۲۱
به آدم بیحال و کند ذهن و پخمه می گویند	وَقَه	۶۲۲
کسی که مات و مبهوت جایی را نگاه می کند	وَم زَبَه	۶۲۳
سر جایش بگذار	وَنش سَر جاش	۶۲۴
معمولاً برای توصیف چیزهای زیادبکار میروندمانند:مقدار زیاد از چیزی،مسافت طولانی،ارتفاع زیاد،عمق زیاد و...	وِـــــــــــــو	۶۲۵
ای مرض ، ای درد	وِـــــــــــــت	۶۲۶
ای بیچاره (تکه کلامی برای ابراز همدردی)	وِ فَقیر	۶۲۷
راحت نیست - راحت نیستم	وِجَش نِ - وِجَم نِ	۶۲۸
ایشالله ازبین برود (نوعی تکیه کلام است)	وِرسا	۶۲۹
پاشو	وِری، وِرسک	۶۳۰
بایست (منتظر باش) - ایستادم - ایستاده (منتظر است)	وِسک - وِستم - وِسیده	۶۳۱
باردار، حامله	وِسَن	۶۳۲

ردیف	لغت دزفولی (دسفیلی)	معنا و مفهوم
۶۳۳	وَلْتِهْ بُووَلْتِهْ	ای واویلا
۶۳۴	وَلْحَسْ	شلوغ بودن جایی
۶۳۵	وَلْحَمَهْ	وای خدای من
۶۳۶	وَلَاوَلِی	ماساژ دادن
۶۳۷	وَلِحَدَاد	داد و فریاد زدن
۶۳۸	وَلِدِنِگ	جوشکاری
۶۳۹	وَلُوْیِی	هزیان
۶۴۰	وَنِگِلْ وِ حید	ولنگ و واز
۶۴۱	وَوُوو	!!!!
۶۴۲	وَا پِتْ بِنَارُمْ (پیش بنار)	باید تو را تحمل کنم یا با تو بسازم (با آن بساز و تحمل کن)
۶۴۳	واژه - ای واژه	این را دیگه ببین
۶۴۴	وایم (وایش، وایت) درومه	راحت شدم (راحت شد، راحت شدی؟)
۶۴۵	وووووووووووی	دیدن یا شنیدن یک چیز تهوع آور یا چندش آور و ناخوشایند
۶۴۶	هَرِیْسَهْ	حلیم
۶۴۷	هَلْ بَلْ	حالا حالاها
۶۴۸	هَمْ بِی	هم عروس ، جاری
۶۴۹	هَمُوْگِرِی	در واقع
۶۵۰	هَی	به به
۶۵۱	هَتِهْتِکْ	حاضر جواب ، بلبل زبان
۶۵۲	هَرَهْ کَتِی	سراسیمه، یکدفعه، عجله ای
۶۵۳	هَرَأَقْ	سوختن ، جزغاله شدن
۶۵۴	هَگَالَهْ	سروصدا، هیاهو
۶۵۵	هَلْکْ دَلْکْ	هُل دادن و کشیدن
۶۵۶	هَلْپْ	حرارت به‌مراه رطوبت
۶۵۷	هَوُوْ قِیَهْ، شِبِتْ چَنگَهْ	سروصدای با هیجان همراه با سوت و کف
۶۵۸	ه (ه ه)	هست ، همیشه (همیشه هست)
۶۵۹	هَدِیْ	هجوم به سمت جلو با سر
۶۶۰	هَرِنِیْدَهْ - هَرِیْسَهْ	خسته و کوفته - خسته و کوفته و وارفته شده
۶۶۱	هَرِگِرْ	ریپ زدن موتور ماشین
۶۶۲	هِرَهْ	رو دل کردن
۶۶۳	هَکْکْ	سِک سِکِهْ
۶۶۴	هَیْلِش - هَیْلَمْ	ولش کن - ولم کن
۶۶۵	هَیْلْ عَمُوْنْ	صبر کن
۶۶۶	هَیْلْ عَمُوْنْ تِشْتاش وِنِیْنْ	صبر کن خشمش فروکش کند
۶۶۷	هَیْنَأْسُنْ	اینجاست . اشاره به چیزی که جلو چشم است
۶۶۸	هَمهْ کَسُوْنَمْ	عشق منی
۶۶۹	یَرْمُوْنْ کُرْدَنْ	مدام در حال خوردن
۶۷۰	یَرْدَهْ (گوشت یَرْدَهْ)	چرخ کرده (گوشت چرخ کرده)
۶۷۱	یَکَلِهْ	مقدار خیلی زیاد از هر جنس
۶۷۲	یَکْتَهْ - یَکْتِی	یکدفعه ای - یهویی

ردیف	لغت دزفولی (دسفیلی)	معنا و مفهوم
۶۷۳	یَلْقَى وَسِیْدَن	یک پا ایستادن (یک پا)
۶۷۴	یَبَّه	برادر (در هر سن و سالی)
۶۷۵	یَنْرَى	کج ، پوری

ضرب المثلهای دزفولی

ردیف	لغت دزفولی (دسفیلی)	معنا و مفهوم
۱	ضرب المثل : اَیِّمَ سَرِ بُزُونِ أُبْرَدَه	کنایه از ضرری که روی ضرر دیگر بوجود بیاید
۲	ضرب المثل : تِرَاتِ خَرِ تَا دَرِ كَهْدَوْنَه	(الاغ مسیر گاه دان را خوب بلد است). کنایه از کسی است که فقط یک کار را با یک روش می داند
۳	ضرب المثل : تَا اَوْمَه رَقْصِ یَا دِ گِرَه ، دَعَوْتِ وَا رَس	کنایه از دست دادن فرصتها بعلت تعلل و سهل انگاری است
۴	ضرب المثل : لِفِ پَخْشِیَه مَنْدِه یَ	
۵	ضرب المثل : لِقَاشِ چَ مَنَارِ ، عَقْلِشِ چَ كَنَارِه	(قدش به اندازه مناره ولی عقلش به اندازه هسته کنار) شخص بالغ ولی فاقد عقل
۶	ضرب المثل : مِیْنِ تَخْمَرِ بَرِشْتَه رِگِ چَوْرَه	(توی تخم مرغ دنبال خورده سنگ میگردد) بهانه جو، خیلی ایراد میگیرد.
۷	ضرب المثل: اوسو که پُخْتُمِ کَسِ نَبیدِ اَوْمَمِ خوروم جا دَسِ نَبیدِ	(اون موقع که غذا می پختم کسی نبود کمک کند. حالا که می خواهم بخورم از ازدحام جمعیت جای دست نیست) این ضرب المثل موقعی به کار می رود که تمام زحمت کاری به دوش یک نفر باشد و همه خودشان را کنار بکشند ولی موقع نتیجه دادن همه سر برسند و خودشان را محق بدانند.
۸	ضرب المثل: آردامِ بَخْتُمِ وِ مُخْتَارَ وَنْدَمِ تک مِخِ	کسی که طی زندگیش وظایفش را انجام داده و دیگر انتظاری از او نیست.
۹	ضرب المثل: بَیْمُونِ کَوْرَه پِلا مَاشْتَنَه بَیْرِنِ	عروس جددرد کوره ، موهای آرایشگرشو می بُرنند. به عبارتی دیگر عروس مادرزاد زشته به آرایشگرش گیر میدهند. به معنی بی گناه مقصر کردن کسی.
۱۰	ضرب المثل: پَخْشَه تِیَاشِ پَخْرَ	(مگس چشمهایش را می خورد) کسی که آنقدر بیحال است که توان دور کردن مگس از خود را ندارد
۱۱	ضرب المثل: تَعْرِیْفِ بَیِ کِی دَهَه، مَاشْتَه	آرایشگر برای اینکه نگویند کارش بد بوده، خودش از خوشگل شدن عروس تعریف میدهد.
۱۲	ضرب المثل: جَوْرَابِ سَاقَه بِلِنْدِه عَوْضِ دَوَلِیْقِشَه	(جوراب ساقه بلند برای دو پایش است) یعنی قد دختر کوتاه بوده. طوری که یه جوراب ساق بلند به اندازه دوتا پاش همیشه
۱۳	ضرب المثل: خَرَمِ خَرَه گِیْرِ اُورْدَه	(الاغ را توی گِل گیر آورده) کنایه از اینکه می تواند از فرصت بدست آمده سوء استفاده نماید
۱۴	ضرب المثل: خُودِشِ دُمِشِ دِرَاژَه ، دُمَا سُمِبِ مَرْدُمِ گَرْدَه	خودش دارای عیبهای بزرگی است ولی دنبال عیبهای کوچک مردم است
۱۵	ضرب المثل: دِرْدِه عِیْبِ تَرَقْنِیْدِه بَکْنَه	(پارچه پاره عیب پارچه شکافته شده می کند) - کسی که عیبهای زیادی دارد ، از شخص دیگر عیب جویی می کند .
۱۶	ضرب المثل: دِلْتِ دِه پِشِنِگِشِ نَگِرَمُونِ	حواست را جمع کن ترکشش به ما نخوره
۱۷	ضرب المثل: دَاشِ دَسِ مَارِ سَلِیْمُونِ ، زَنْدِشِ تَقِ اَبُوونِ	کنایه : برای حرف که میخواهی محرمانه بماند ولی دست شخصی میافتد و به همه اطلاع می دهد
۱۸	ضرب المثل: سَرِ کِلِکِ بُرِیْدَه نَمَشَاشَه	کنایه از نهایت خساست افراد بخیل
۱۹	ضرب المثل: شِشِیْبِه بَکْنِ شَتْرَه	از گاه ، کوه ساختن
۲۰	ضرب المثل: عُلْفِ سُوخْتِ، بَلِیْطِ بَرِ نَگِرُفْتِ	علف سوخت و درخت بلوط بر نداد. کنایه کسی که همیشه بخاطر نداشتن آه و ناله میکند

ردیف	لغت دزفولی (دسفیلی)	معنا و مفهوم
۲۱	ضرب المثل: فَحْمٌ مِ خُودِش	فحم به معنی زغال. کنایه از آدم خیلی خوشحال که در پوست نمی گنجد
۲۲	ضرب المثل: قَلَه تَشْ گِرَفْت	کنایه از اینکه کس حرفی بزند و باعث دلخوری و جر و بحث زیاد و دعوا بین طرفین و خانواده ها شود
۲۳	ضرب المثل: قَلِ سَرِش ، قَلِ وِرْش	(یک تکه روی سرش و یک تکه روی بدنش) کنایه برای کسیکه چیز آنچنانی برای پوشش سر و بدن خود ندارد
۲۴	ضرب المثل: لِرِ بابا خِرِه	کنایه از مسیرمشخصی را طولانی کردن
۲۵	ضرب المثل: لِرِلِرِ انگشترِه	برای کسی بکار می رود که بعد از کلی صحبت برای مجاب کردن دوباره سر حرف اول برگردد
۲۶	ضرب المثل: لِغِ عِلْمِ بِنْدِکِه	(احتمالاً عِلْمِ بلندی بوده است) کنایه: به کسیکه بصورت ایستاده بالای سر یک نفر دیگر بایستد میگویند مثل عِلْمِ بِنْدِکِه
۲۷	ضرب المثل: لِغِ کَتِ حِجِ قَرَج	جای خیلی بزرگ و فراخ
۲۸	ضرب المثل: مَتَلِ دُونَمِ از سُه کَلْمَکِ، شیخ شیطونَه مَلَا نِکَبَتِی	سیاسی !؟
۲۹	ضرب المثل: مَرِ کِکِ اُفْتِیدَه مِ تَنبُونَت	مگر یک کنه در شلوارت افتاده که نمیتوانی یکجا بنشین، مرتب در یکجا ورجه وورجه کردن
۳۰	ضرب المثل: مَرِ چَلَقْدُونِ نِدَارَه	کسیکه هر حرفی را هر جایی میزند
۳۱	ضرب المثل: مَرِ رُگَه کَشِیدَه اِیْطُورِ کِپَسَ	رکه به ظرفی که برای بنایی استفاده میشده میگویند و در آن ملات یا ماسه وسیمان و سنگ و آجر جابجا میکردن وزمانی به کار میرود که طرف خیلی اظهار خستگی می کند.
۳۲	ضرب المثل: مَرِ کِرْمَلِیکِ نِدَارَه	کرملیک به معنای دنبالچه. کنایه از کسیکه نمی تواند یکجا بنشیند و مرتب وول می خورد
۳۳	ضرب المثل: مَرِ مِشِ خُوْلِ یِه	(مثل گوسفند خواب آلوداست). منظور کسی که همیشه بی حال و خواب آلود
۳۴	ضرب المثل: مَرِ مارِ پِیْتَنِکِن	انگار مار و پونه هستن با هم (مار از پونه بدش میاد دم لونش سبز میشه)
۳۵	ضرب المثل: مِشِ کِه نَبِید ، بِه بَزِ گُوونِ حَجِ عِبْدِ کَرِیم	کنایه از اینکه وقتی افراد لایق و توانمند نباشند یا کنار زده شوند و افراد بی لیاقت جایگزین آنها شوند
۳۶	ضرب المثل: ماسِ مِشِ ، کِلِکَتِ زَن ، کَلْمَکَتِ لِیس	(ماست گوسفند، انگشتت را در آن بز و آرنجت را لیس بز) کنایه از خوشمزّه بودن ماست گوسفند است
۳۷	ضرب المثل: مالِ سَرِ مالِ رُوو ، بادِ زَرِ جُومِه دِرْدَه	کنایه برای آدمهای فقیر است که روز به روز فقیر تر شده ولی بر مال و ثروت پولداران اضافه می شود(معادل ضرب المثل: هرچه سنگ است برای پای لنگ است)
۳۸	ضرب المثل: مَرِ اُ توله خورده	(مثل اینکه آب توله خورده است) شخص تنبل و بی جون و حس
۳۹	ضرب المثل: مَرِ حِیتِ وَنْدَه وِرْش	کنایه از کسیکه از فرط گرسنگی با ولع غذا می خورد
۴۰	ضرب المثل: نَه خُودِ خُوْرِی ، نَه کَسِ دِهی ، گَنْدَه کُنِن ، بِه دَرِ بَهِی	کنایه از فرد بخیل و خسیس است که نه خودش میخورد و نه به کس دیگری می بخشد و در آخر سر بعلت خراب شدن آنرا دور میریزد
۴۱	ضرب المثل: هِ بَزَنَ فِیْتِکان	کسیکه برای موردی عجله دارد و سریع راه می رود
۴۲	ضرب المثل: یَلْقِی پَرَقَصَه	(یک پای می رقصد) خیلی خوشحال، کسی که در پوست خود نمی گنجد
۲۲	آتتی گُلِ مَتّی ، قَلَمِ سیاهِ مارِ فروش ، مارِ خِیا کُنَه ، اَشْتِرونِ بارِ کُنَه ، اِ خاله گُلِ بَسَر ، گُلِ بِه قِینِ خَرِ بَزَن ، خَرِ گُوَزَه تو گَمِ بَزَن	؟

معنا و مفهوم	لغت دزفولی (دسفیلی)	ردیف
؟	زر کنار سی ولی، آخ مُلا سُلطَه علی (سلطان علی)، زر لحاف پَر پَری، دَسِت مِ دَسِ زری، بحالتِ ضربدِری	۲۳

مکان و محله های دزفول

معنا و مفهوم	لغت دزفولی (دسفیلی)	ردیف
بازار خَرآطها	بازار خَرآطون	۱
بازار کهنه	بازار کووَنه	۲
قبرستان، بُلعلا کوتاه شده ی ابوالعلاست که از اولیاء بوده و آرامگاهش هم کنون نیز در کنار کتابخانه ی عالمشاه موجودست. خانواده ی عالمشاه متولی این آرامگاه بوده و هستند و محل کتابفروشی خود را نیز از همین جایگاه تصاحب کرده اند. از آنجایی که پیرامون این آرامگاه همان گونه که برخی اشاره کرده اند گورستانی بوده؛ بعدها نیز مردم دزفول به هر گورستان بُلعلا می گفتند.	بولعلا	۳
	حموم گُربَه	۴
کوچه هایی که با سقفهای خشتی پوشانده شده بود	سَعبات	۵
	سُز قبا	۶
	علی کَلَه	۷
فضایی باز که در محله های قدیم بود و کوچه ها به آن متصل بودند	فَنفراقونی	۸
مکانی است کنار رودخانه دز	کوپیتَه	۹
	گَوَه	۱۰
امام زاده محمد ابن جعفر طیار	مَحْمَد بِن جَحْفَر	۱۱
محله گنجشکیان (گنجشک فروشان)	محله بِنگِشْتیون	۱۲
	محله چولبون	۱۳
	محله سیَه پوشون	۱۴
	محله صحرا بَدَر	۱۵
	محله فولادیون	۱۶
	محله قَلَه	۱۷
	محله گَر نُوسیون	۱۸
	محله لو گَنَدَه	۱۹
	محله مِ دَرَه	۲۰

معنا و مفهوم	لغت دژنوالی (دستیلی)	ردیف
---------------------	-----------------------------	-------------